

▪ یکی از ریشه‌های تجلی و ظهور سران جدید و رهبران جوان، عنصر الگوسازی در شهادت است. اساسا شهید بعد از شهادت تبدیل به یک الگو و بلکه یک آرزو می‌شود. آنگاه که شهید تبدیل به الگو و آرزو می‌شود، اراده‌های جدیدی در سطح رهبری در جهان اسلام فعال می‌شود و انگیزه‌های بزرگی برای اقدامات بزرگ شکل می‌گیرد. آرزوی شهادت، طلب شهادت، تمنای شهادت و اراده برای شهید شدن، نه تنها رهبران جدیدی را خلق می‌کند بلکه فلسفه شورانگیزی از مرگ و زندگی برای شهادت‌طلبان اراته می‌کند

درباره کج‌فهمی جامعه‌شناسی مدرن از مفهوم شهادت

# شهادت، شکست ظاهری یا افتتاح تاریخی؟

در روزهای اخیر پس از شهادت سیدالشهدای مقاومت، سیدحسن نصرالله تحلیل‌های مختلفی از نسبت شهادت و امر سیاسی و اجتماعی منتشر شده است. محسن حسام‌مظاهری در یادداشتی با عنوان فضیلت پذیرش شکست، بر این نکته تأکید می‌کند که استیصال و درماندگی و بهت‌زدگی ناشی از تصادم با دیوار سخت واقعیت اگر چه تلخ و گزنده است اما می‌تواند به یک سرمایه ملی ارزشمند بدل شود. وی می‌نویسد: «یکی از ملزومات این امر – به گمان من – بازاندیشی الهیاتی و از جمله عبور از گفتمان شهادت اَشیعی است. جامعه ایرانی امروز تحولات بنیادینی را تجربه کرده و می‌کند که مواجه با آنها سامان تازه‌ای را می‌طلبد؛ ما به گفتارهای جدید، به تأملات تازه و به فکرهای نو محتاجیم؛ ما به الهیات تازه نیازمندیم؛ به بازاندیشی‌های اساسی در فهم و

<b>حبیب‌الله بابایی</b>
<div>عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی</div>

گذشته تاریخی اسلام بویژه تاریخ تشیع، مشحون است از شهدای بزرگ و رهبران کشته‌شده‌ای که می‌توان از آنها به «شهدای سَر» یا «سران شهید» تعبیر کرد. شهدای سَر را هم می‌توان در شهادت ائمه معصومین(ع) مشاهده کرد که همچون رأس اسلام و رأس جامعه اسلامی به شهادت رسیده‌اند و هم می‌توان در شهادت بسطیاری از رهبران قیام‌های بعد از کربلا همچون قیام توپین، قیام مختار، قیام‌های زیدی، واقعه فح و نیز نفس زکیه دید.

رهبران شهید، سردباران و سره‌نیزه‌هایی بودند که نه رأس یک فرد، بلکه در واقع واقع اس یک جنبش بودند. به رغم این، قطع این قبیل سسرها و کشته شدن سیدالشهداهای بسیار در دوره‌های تاریخی اسلام، هرگز موجب توقف جنبش‌های خونین در برابر نظام ظلم و ستم نشد.

اکنون باید دید چگونه جنبش‌های خونین بی‌سر ادامه یافته و بلکه حیاتی‌شورانگیزتر پیدا کرده‌اند؟ در پاسخ به این سوال ۲ نکته الهیاتی مهم به نظر می‌رسد: نخست اینکه بقای جنبش‌های اسلامی و شیعی بعد از شهادت رهبران را باید در ریشه‌های عقلی و ایمانی و مهم‌تر در معنای زندگی و ماهیت مرگ در شیعه جست‌وجو کرد. در جنبش‌های

<b>مهدی سلطانی</b>
<div>عضو هیات علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم(ع)</div>

تفسیر دیگری از مواجهه با مرگ در نوع خاص آن، یعنی شهادت، می‌توان ارائه داد.

در این مواجهه، شهید در تلاش است در نقطه آری گفتن به زندگی بایستد و این نقطه‌ای است سرشار از تناقض که باید درنگ کرد و با عجله تفسیر نکرد. سرشار از تناقض، چون از سویی در تلاش است به زندگی آری بگوید و در مسیر حرکت جوهری پیش برود و از سوسویی در مواجهه با مرگ قرار دارد؛ درنگ در تفسیر آن هم به همین لحاظ است.

در این درنگ دوباره به مرگ باید توجه کرد که آیا مرگ، نفی زندگی است؟

ملاصدرا در اسفار، مرگ را به رفتن از نوحه‌ای به نوحه‌ای

شهیدان سَر در جریان شهادت‌های ۱۳۰۱ خورشیدی

جامعه‌شناختی و پیشرفت‌آفرین شهادت و توسع آن دارد. بر این اساس، تلاش یک رهگزر برای بیرون کشیدن یک غریبه از درون ماشین در حال آتش گرفتن، حتی اگر به انگیزه الهی نباشد، شیبه شهادت و عین فعل الهی شهادت یا کالبد شهادت است.

▪ **پیشرفت و ایثار**
حسام‌مظاهری ستیز با فرهنگ شهادت را درست در لحظه «وعده صادق ۲» و به منظور پرهیز از تقابل با استکبار و ترک مقاومت عنوان کرده است. دلالت ضمنی متن او چنان است که گویی شهادت‌طلبی و گفتمان شهادت، مانع و رادع پیشرفت و عمران کشور است.

باید توجه داشت آغاز توسعه غرب (پیش از گفتمان رفاه امروزی که چندان در پی پیشرفت نیست و تن آسا و بی تفاوت است)، محصول اهداف و آرمان‌هایی چون جان دادن برای کشور و برای علم، ایثار و مرارت برای تحقق شکوفایی تمدنی غرب بوده است. اگر آن ترجیح کشور بر خود در خاستگاه و بنیاد توسعه غربی نبود، غرب به وضعیت امروزی نمی‌رسید.

سایر کشورها مثل کره‌جنوبی و ژاپن نیز از این حیث قابل ارزیابی هستند. مشخصاً روحیه بیگانه‌ستیزی و روحیه فداکاری مردم ژاپن بود که پیشرفت مادی آنها را رقم زد. هر چند در ادامه و پس از جنگ دوم جهانی، حضور آمریکایی‌ها در خاک آنها و تحقیر و تحدید مستمرشان، این روحیه را تضعیف کرده است و استقلال را به عنوان محصول اصلی فرهنگ ایثار از آنها سلب کرده و امروز ژاپن نه از اقتدار نظامی برخوردار است و نه از استقلال سیاسی کاملی که در دوران جنگ دوم جهانی داشت. نقطه آغاز پیشرفت کره‌جنوبی هم یک قیام مردمی ایثار گرانه همراه با قربانی شدن علیه حکومت استبدادی آن کشور بوده است، هر چند در ادامه کمک‌های آمریکا به سبب ترس از پیوستن کره‌جنوبی به شوروی بود که پیشرفت مادی این کشور را رقم زد اما تقابل با کره‌شمالی و فرهنگ ایثار این کشور درست برخاسته از این تقابل و قیام ژوئیه بود، محرک وحدت و عزم ملی تا به امروز بوده است.

چنانکه ملاحظه می‌شود، ایثار و حتی جنگ لزوماً ضد توسعه نیست. دست‌کم دشمنی کردن با دولت/ دولت‌های خارجی لزوماً ضد توسعه نیست، بلکه می‌تواند عامل یا محرک آن باشد.

▪ **هستی‌شناسی شهادت**

به نظر می‌رسد حسام‌مظاهری علاوه بر عدم درک کارکردهای اجتماعی شهادت و ایثار، شهادت‌طلبی را از حیث الهیاتی و نیز تمایز شهادت شیعی با سایر رویکردها را درنیافته‌است.

شهادت در نگاه هستی‌شناسی اسلامی، مرگ‌اندیشی نیست.

عناصر الگوسازی در شهادت است. اساسا شهید بعد از شهادت تبدیل به

یک الگو و بلکه یک آرزو می‌شود. آنگاه که شهید تبدیل به الگو و آرزو می‌شود، اراده‌های جدیدی در سطح رهبری در جهان اسلام فعال

می‌شود و انگیزه‌های بزرگی برای اقدامات بزرگ شکل می‌گیرد. آرزوی شهادت، طلب شهادت، تمنای شهادت و اراده برای شهید شدن،

نه تنها رهبران جدیدی را خلق می‌کند بلکه فلسفه شورانگیزی از مرگ و زندگی برای شهادت‌طلبان اراته می‌کند

درباره کج‌فهمی جامعه‌شناسی مدرن از مفهوم شهادت

معشوش بی‌ثمری رها می‌سازد.

در این بین پاسخ‌های مختلفی به یادداشت یادشده در فضای مجازی داده شد که در آنها علوم اجتماعی‌ای دنبال می‌شود که اگر چه قدری لکتن زبان دارد اما افتتاحی را در درونش دارد که احساس گشایش فکر و روح را از خلال نوشتن و خواندنش، ولو نادر و کم‌حجم، همراه با تامل و تفکر برای‌مان باقی می‌گذارد؛ تامل و تفکری که هر چند هنوز در مقام علم نیست اما امکان پرسش را مهیا می‌سازد. در این مجال ۳ یادداشت از حجت‌الاسلام حبیب‌الله بابایی عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، حجت‌الاسلام مهدی سلطانی عضو هیات علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم(ع) و محسن سلگی دانش‌آموخته علوم سیاسی در نقد دیدگاه اخیر مظاهری را می‌خوانید.

<b>شهیدان سَر</b>
<div>مغشوش بی‌ثمری رها می‌سازد.</div>
<div>در این بین پاسخ‌های مختلفی به یادداشت یادشده در فضای مجازی داده شد که در آنها علوم اجتماعی‌ای دنبال می‌شود که اگر چه قدری لکتن زبان دارد اما افتتاحی را در درونش دارد که احساس گشایش فکر و روح را از خلال نوشتن و خواندنش، ولو نادر و کم‌حجم، همراه با تامل و تفکر برای‌مان باقی می‌گذارد؛ تامل و تفکری که هر چند هنوز در مقام علم نیست اما امکان پرسش را مهیا می‌سازد. در این مجال ۳ یادداشت از حجت‌الاسلام حبیب‌الله بابایی عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، حجت‌الاسلام مهدی سلطانی عضو هیات علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم(ع) و محسن سلگی دانش‌آموخته علوم سیاسی در نقد دیدگاه اخیر مظاهری را می‌خوانید.</div>
<div>حال به نظر می‌رسد فرهنگ استماته و به استقبال مرگ رفتن، حیات، عزت و بلکه شرافت را برای امت مقاومت باعث می‌شود و زمینه‌های فنا و زوال را در هر شرایطی از پایه ویران می‌کند. نکته دوم اینکه در الهیات مقاومت، مقاومت نه در ظاهر بلکه در باطن رخ می‌دهد و مقاومت نه از ماده بلکه از روح انسان برمی‌خیزد. در این رویکرد، مقاومت از جنس «ایمان در معرکه» است. منظور از ایمان در معرکه، نه فقط جدایی‌ناپذیری ایمان از عمل، بلکه تأثیر ایمان در ایجاد امواج خروشان زندگی و حرکت‌های پرشتاب در آن است. از فحوای چنین ایمانی (خاصا ایمان به غیب و ایمان به مدد‌های غیبی) نوعی از «امید ایمانی» در برابر «امید سکولار» ظاهر می‌شود. امید سکولار همان امید به اینجا و اکنون (که در ادبیات فلسفی می‌توان آن را «امید وهمی» تلقی کرد) است که در برابر امید ایمانی و اسلامی یا امید به افق‌های بزرگ و دور‌دست (در ادبیات فلسفی می‌توان آن را «امید عقلی» قلمداد کرد) است.</div>
<div>امید ایمانی و توجه به دور‌دست‌ها در آینده جهان و جهان‌واپسین، موجب شده است جنبش‌های مقاومت از حوادث کوتاه‌مدت و خلأ‌های اینجایی و اکنونی دچار یأس نشوند و در وضعیت یأس و ناامیدی در رخداد‌های زمانه، همچنان به آینده‌های این‌جهانی و آن‌جهانی خوش‌بین، فعال و کوشا بمانند.</div>

<b>فضیلت شهادت</b>
<div>فضیلت شهادت در این است که لحظات متنوع را در آستانه نسبت جدیدی قرار می‌دهد.</div>
<div>این نیروی جدیدی استس که شهادت یا خود در فرم‌دهی زندگی آزاد کرده و لحظات مختلف را فرم می‌دهد. شهادت سید مقاومت نیز نیروی جدیدی را در آن لحظه شهادت آزاد کرد؛ لحظه‌ای که کش پیدا کرده است و لحظات دیگر را در آستانه نسبت جدید قرار داده است.</div>
<div>برخی با نوساترزی گذشته و تقدس‌سازی موهوم، در تلاشند سایه گذشته را در اکنون فرافکنی کنند یا با فرافکنی‌های مختلف در تلاشند سدی در راه این آستانگی ایجاد کرده و مسیر دیگری را ممکن سازند اما شهادت شهید سیدحسن نصرالله، امکان‌های جدیدی را در فرم‌دهی زندگی ممکن کرده است که راه خود را طی خواهد کرد و تحلیل‌های حاصل از تلاش مذبوحانه را در خود حل خواهد کرد.</div>

<b>عملیات انتحاری حسام‌مظاهری علیه شهادت!</b>
<div>هر چند به تعبیر فیلسوف بزرگ آلمانی، «مرگ پایان زندگی است ولی مرگ‌اندیشی آغاز آن» اما به هر روی شهادت‌اندیشی و شهادت‌طلبی، اوج زندگی است، زندگی زندگی است. شهید برای امید و صلح و اعتلای انسان و دنیا، جام شهادت را سر می‌کشد.</div>
<div>▪ <b>پیشرفت و ایثار</b> حسام‌مظاهری ستیز با فرهنگ شهادت را درست در لحظه «وعده صادق ۲» و به منظور پرهیز از تقابل با استکبار و ترک مقاومت عنوان کرده است. دلالت ضمنی متن او چنان است که گویی شهادت‌طلبی و گفتمان شهادت، مانع و رادع پیشرفت و عمران کشور است.</div>
<div>باید توجه داشت آغاز توسعه غرب (پیش از گفتمان رفاه امروزی که چندان در پی پیشرفت نیست و تن آسا و بی تفاوت است)، محصول اهداف و آرمان‌هایی چون جان دادن برای کشور و برای علم، ایثار و مرارت برای تحقق شکوفایی تمدنی غرب بوده است. اگر آن ترجیح کشور بر خود در خاستگاه و بنیاد توسعه غربی نبود، غرب به وضعیت امروزی نمی‌رسید.</div>
<div>سایر کشورها مثل کره‌جنوبی و ژاپن نیز از این حیث قابل ارزیابی هستند. مشخصاً روحیه بیگانه‌ستیزی و روحیه فداکاری مردم ژاپن بود که پیشرفت مادی آنها را رقم زد. هر چند در ادامه و پس از جنگ دوم جهانی، حضور آمریکایی‌ها در خاک آنها و تحقیر و تحدید مستمرشان، این روحیه را تضعیف کرده است و استقلال را به عنوان محصول اصلی فرهنگ ایثار از آنها سلب کرده و امروز ژاپن نه از اقتدار نظامی برخوردار است و نه از استقلال سیاسی کاملی که در دوران جنگ دوم جهانی داشت. نقطه آغاز پیشرفت کره‌جنوبی هم یک قیام مردمی ایثار گرانه همراه با قربانی شدن علیه حکومت استبدادی آن کشور بوده است، هر چند در ادامه کمک‌های آمریکا به سبب ترس از پیوستن کره‌جنوبی به شوروی بود که پیشرفت مادی این کشور را رقم زد اما تقابل با کره‌شمالی و فرهنگ ایثار این کشور درست برخاسته از این تقابل و قیام ژوئیه بود، محرک وحدت و عزم ملی تا به امروز بوده است.</div>
<div>چنانکه ملاحظه می‌شود، ایثار و حتی جنگ لزوماً ضد توسعه نیست. دست‌کم دشمنی کردن با دولت/ دولت‌های خارجی لزوماً ضد توسعه نیست، بلکه می‌تواند عامل یا محرک آن باشد.</div>
<div>▪ <b>هستی‌شناسی شهادت</b></div>
<div>به نظر می‌رسد حسام‌مظاهری علاوه بر عدم درک کارکردهای اجتماعی شهادت و ایثار، شهادت‌طلبی را از حیث الهیاتی و نیز تمایز شهادت شیعی با سایر رویکردها را درنیافته‌است.</div>
<div>شهادت در نگاه هستی‌شناسی اسلامی، مرگ‌اندیشی نیست.</div>



شنبه ۲۱ مهر ۱۴۰۳  
وطن‌امروز | شماره ۴۱۵۱

## اندیشه

### در صورت پراکسیس ۷ اکتبر

<b>مهرداد احمدی</b>
<div>دکترای فلسفه معاصر</div>

هایدگر در جنگل‌های سیاه متوجه پرسش جدیدی شد: جهانی که انبار بمب اتم شده را چگونه باید فهمید؟ او متوجه شده بود که مرگ به‌مثابه اگزستانسیال را دیگر نمی‌توان از یک «فوت جمعی» جدا کرد. حالا این انبوه تن‌ها هستند که با «خطر» روبه‌رو شده‌اند. او باید برای این خطر منشأ تاریخی–هستی‌شناختی می‌یافت. پاسخ این بود: پارمنیدس ساعت شنی آن دهشت هیروشیما را فگال کرد. پارمنیدس فیگور سرآغاز متافیزیک بود، در او بود که برای نخستین بار میان هستی و درک هستی این‌همانی برقرار شد و مگر نه این است که این‌همانی، زادگاه تمایز است.

تمایز، سر آغاز هویریس بود، قیام مستقل در برابر هستی و همین قیام بود که دست آخر سوژه‌ای است که تمام ذاتش، استیلا بود. شما بخوانید استکبار. غرب از همان آغازش، مستکبر زاده شد و در کبر خود چنان عمیق شد که در خود فرو رفت. هگل این فرو رفتن را پیشرفت می‌دانست. حق هم داشت. او بود که به ظرافت نشان داد غرب، تاریخ ظهور سوُبژکتیوته است. هگل چشم بر یک چیز بست: ظهور سوُبژکتیوته، طبیعت را اهلی کرد اما با اراده سوژه غربی. جهان هگل، جهان عقل غربی است؛ جهانی که یک سوژه متورم ساخته است، همان استکبار. هایدگر فهمید این سوُبژکتیوته که او می‌گفت حالا دیگر نه امانیتیی، که تکنولوژیک است، جهان را بی‌ریخت کرده است. پرسش اصلی این بود: در جهانی که از ریخت افتاده، پراکسیس حاشیه چه وجعی دارد؟ مگر پراکسیس برای «خود» نیست و مگر نه این است که استکبار غیری باقی نمی‌گذارد؟

جهان بی‌ریخت مشخصا جهان تک‌تاریخی است، حواسی جهان اقتدر کوچک شده‌اند که دیگر تاریخی ندارند. خودیت آنها تنها درون همین مرکز متورم معنا دارد، درون تاریخ مسلط. با این حال تغییر این وضعیت تاریخی مستلزم انقلابی درون خود تاریخ است ولی آیا عمل انقلابی ممکن است؟

پاسخ به این پرسش پیچیده است. انقلاب به معنای قلب در تاریخ، عمل خود هستی است ولی هستی در وضعیت کنونی هنوز تاریخ معاصرش را مصرف نکرده برای همین تا جایی که به هستی مربوط می‌شود، ادامه وضع کنونی است. منطق تاریخ چنین نیست که بتوان در آن دست برد، تاریخ خود را مصرف می‌کند و ما مقدریم ولی درباره ما چه؟ ما یاری تمهید رخداد را نداریم، دست ما به تمهید رخداد نمی‌رسد. ما هیچ اطلاعی ثانوی از رخداد نداریم، نمی‌دانیم این شب کی سحر می‌شود. آنچه می‌دانیم این است که هنوز در غروب شامگاه تاریخ معاصریم ولی آیا با نفی اراده انقلابی، هر فاعلیتی را لغو نمی‌کنیم؟

قطعا نه! فاعلیت انسانی در شامگاهان تاریخ بسیار انسانی، نه انقلابی است نه تمهیدی، فاعلیت ما اضطراری آفرینی است. اکنون می‌توان از جانب حاشیه‌هایی که تاریخ‌شان به یغما رفته عملی ترتیب داد: اعلان وضعیت اضطراری.

این عمل دو وجه دارد. اولاً خودآگاهانه است: خودآگاهی به ر بوده شدن ناحیه زندگی. فرض او این است که بدانیم هستی در شامگاه تاریخ غربی، بسیار بی‌ریخت است. ثانیاً چنین عملی آزادکننده است، آزادی دیگر حاشیه‌نشینان برای تقدیرشان.

۷ اکتبر تولید اضطرار بود. در ساحت میدانی می‌دانیم که عادی‌سازی اعراب با رژیم اسرائیل مقدمه تبدیل آنها به کانون تجارت و امنیت منطقه بود. به عبارت دیگر، پیمان آپراهام تثبیت ژؤبولیتیک اسرائیل از رهگذر قدرت اقتصادی بود و بنا داشت عمقی استراتژیک برای رژیم برآشد. این وصف پیمان‌های عادی‌سازی دقیقاً در خدمت یک تاریخ مسلط بود، غرب بهای آشوتیس را از جیب حاشیه پرداخت می‌کرد. در واقع شهرک‌سازی نمود عریان فهم غربی از جهان بود. زمین‌های فلسطینی مثال حاشیه اتوبانی بود که غرب آن را انغال خود دانسته بود.

برای غرب، فلسطین، زمینی بی‌صاحب بود، همان فضای بازی که می‌توان بهای بی‌خانمانی یهودی را از محل آن پرداخت. اینجاست که استکبار، در زیر متن ظهور می‌کند، بسا تصاحب یهودیان، زمین‌های اعراب هم «آباد» می‌شود و همین جاست که اعجاز کلام ظهور می‌کند، استعمار همان ساختن است. حالا استکبار توجیهی اخلاقی پیدا می‌کند اما همین توجیه اخلاقی خود بنیادی هستی‌شناختی دارد، تاریخ آبادی، تاریخ غرب است.

ممکن است سوال شود چرا اعراب تن به چه چنین چیزی داده‌اند؟ شکست میدانی! اما خود این شکست میدانی، ناشی از همان انباشت اولیه‌ای است که استعمار از آن تغذیه می‌کند. آیا شکست در میدان توجیهی پیدا می‌کند؟ از نظر میدان نظامی، تلاش‌ها علیه وضع عادی با احتمال بالای شکست می‌خورد.

اما میدان اصلی جای دیگری است، خودآگاهی جمعی حاشیه. عمل حماس، ایجاد اضطرار در اذهان عادی شده بود. بمبی بود در اثنای زندگی بردگان خانگی، همان‌ها که خیر ارباب را بیش از خود او می‌خواستند. می‌شود درباره ثمرات نظامی ۷ اکتبر بحث و آن را ارزیابی کرد. نمی‌توان تردید کرد که ۷

اکتبر، پراکسیس پیش‌خدادی بود که اگر چه انقلاب نکرد ولی در آگاهی ما شکافی ساخت که از یک سو به درازنای تاریخ ما بومیان بود و از دیگر سو راه به آینده می‌برد. همین آگاهی شکاف برداشته، ماهیت آزادکننده پراکسیس حاشیه‌نشینان است که علیه اپیستمه مسلط عمل کرد.